

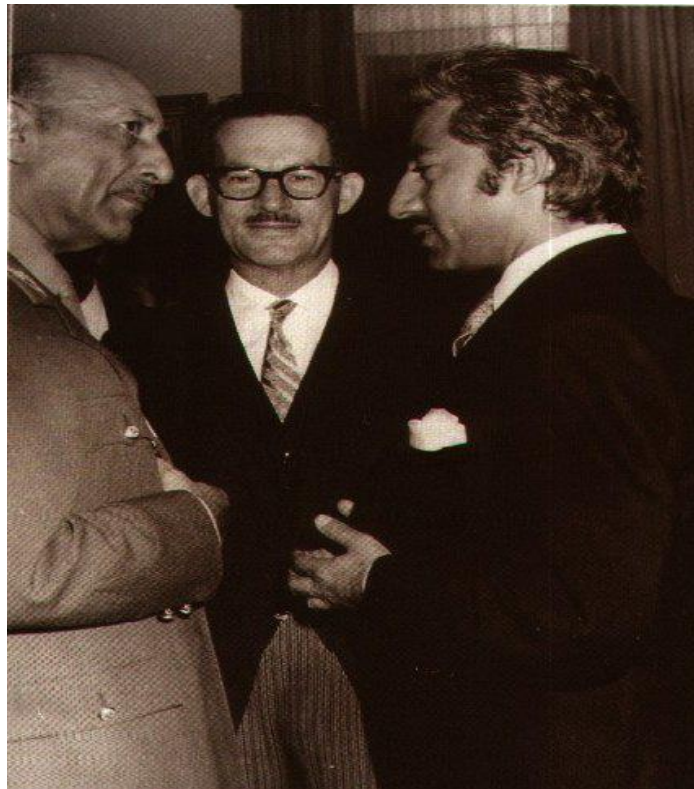


۲۰۱۷/۰۷/۱۷

ملالی موسی نظام

## کودتای ۲۶ سرطان و ناکامی نجات افغانستان از نفوذ شوروی

مقارن چهل و پنجمین سالگرد کودتای ۲۶ سرطان که در اثر آن سرزمین آزاد و غیر منسلک ملت افغان که راه انکشاف و آزادی را در پیش داشت، با طوفانی مواجه گردید، ویدیویی از جریانات حیات و خدمات بی شایبه



مرحومان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و محمد موسی شفیق

فرزند صدیق افغان، شهید محمد موسی شفیق، آخرین صدر اعظم افغانستان به دسترس هموطنان عزیز قرار گرفته است. این ویدیو به معرفی استادی خیره، دانشمند، شخصیتی عالم، نهایت وطن پرست و سیاستمداری بسیار مدبر و کاردان پرداخته است، که به کمک و اعتماد شاه افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه با نجات بی چون و چرای کشور، دقیقاً سایه شوم اتحاد شوروی را با رضائیت مردم از سرنوشت ملت و مملکت حذف می نمود. این ویدیو که در پهلوی شرح حیات یکی از فرزندان صدیق افغانستان و درایت و لیاقت

و نهایت و نظریستی و تدبیر وی معلومات دقیقی ارائه می نماید، بدون شک میتواند اوراقی از تاریخ افغانستان قبل از عصر پلان شده غیر و مرحله گزرای جمهوریت و طوفان مقدماتی ۲۶ سرطان را هم روشن نماید. درین جای شکی نیست که در ممالک جهان سوم در قرن بیست، اکثر شخصیت های سیاسی با تحصیلات محدود و تجاری که در پیشبرد امور کسب نموده بودند، در مناصب عالی قرار داشته اند، ولی اگر قرار باشد مقامی چون صدارت افغانستان را در دوره طلایی دیموکراسی جوان و عصر شکوفایی آزادی های فردی، موجودیت تفکیک قوای ثلاثه و انتخابات آزاد پارلمانی، با داشتن علمیت در امور اداره کشور و با نهایت فهم و ژرف نگری معرفی نماییم، بدون تردید شخصیتی چون شهید محمد موسی شفیق را به خاطر می آوریم. همکار معزز محترم محمد عارف عباسی مضمون نهایت عالی و آموزنده شان را تحت عنوان «یادی از یک فرزند صدیق، خردمند و مدبر وطن» که روشنگر حقایق آشکارا در مورد حیات علمی، سیاسی، اجتماعی و داشتن تعلیمات عالی مرحوم شفیق می باشد، به تاریخ پنجم جولای در این وبسایت ملی به نشر سپرده اند. بدون شک این اثر می تواند برای نسل های افغانستان یک نمونه بارز و معرفی نامه صادقانه یک شخصیت ملی پیشگام و مترقی با روحیه آزادی و وحدت افغانستان عزیز باشد. لطفاً با کلیک بر لینک، از محتویات آن اثر ارزشمند مستفید گردید.

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/A\\_abasi\\_yaadey\\_az\\_moosa\\_s\\_hafiq.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/A_abasi_yaadey_az_moosa_s_hafiq.pdf)

همانطوریکه شاهد بودیم مرحوم محمد موسی شفیق در آوانیکه ارزش های ملی و مترقی عصر دهه دیموکراسی به توطئه های از خود و بیگانه و احزاب مخرب چپی و راستی صدمه میدید و شیرازه امن و ثبات مملکت دستخوش تشنیت گشته بود، از جانب شاه دیموکرات افغانستان به مقام صدارت عظمی تعیین گردید. این صدر اعظم جوان در پهلوی ده ها پلان ترقی و تعالی با درایت و سیاست با همسایگان افغانستان شیوه صلح آمیز حمایت از منافع کشور را در پیش گرفت و با کمال متانت و ژرف نگری متوجه اوضاع نابه سامان کشور از نقطه نظر نفوذ و دسیسه های روز افزون شوروی و عمال وطنی شناخته شده آن گردید. همان بود که با وضع پلان های خردمندانه ملی و جلب جهان آزاد و خارج از پرده کمونیزم، توجه ممالکی را جلب نمود که به مقدرات افغانستان علاقمند و از آینده آن بیمناک بودند، تا باشد که از نفوذ و قدرت شوروی بر سرزمین ما رهایی حاصل گردد. چون اعلیحضرت محمد ظاهر شاه که عملاً با پشتیبانی از دیموکراسی و انتقال نیم قرن قدرت انحصاری از خاندان خویش به ملت افغانستان، آرزومند یک افغانستان آزاد، غیر منسلک و دور از حلقه هواخواهان شوروی غدار بود، برای نجات وطن از آن مخمصه کاملاً پشتیبان صدراعظم مدبر خویش مرحوم محمد موسی شفیق و پلان های نجات بخش ملی وی قرار گرفت.

بهر حال، با چهل و پنجمین سالگرد ۲۶ سرطان که آغاز دوران مقدماتی قدم گذاری اتحاد شوروی به خاک مقدس افغانستان به کار روایی پنهان و آشکارای احزاب سخیف و وطن فروشان پرچم و خلق، تحت رهبری سردار محمد داود پسر عم شاه افغانستان که خود در مسافرت تشریف داشتند، لازم می افتد تا سطوری را در زمینه چگونگی این اقدام نا فرجام، پیشکش نسل های حقدار وطن و خوانندگان معزز نماییم:

یکی از جریان‌های سیاسی نیم قرن اخیر در افغانستان، بعد از ۴۰ سال برقراری یک حالت صلح و استقرار و ثبات عصر طولانی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، همانا کودتای ۲۶ سرطان به سرکردگی سردار محمد داود، پسر کاکای شاه و شوهر خواهر وی به اتکاء، پشتیبانی و طرح حزب معلوم الحال پرچم وابسته به اتحاد شوروی وقت بود که قسمت‌های مهم چنان نقشه‌ای البته و دقیقاً با ارتباط نزدیک و طولانی شخصیت وفادار و وابسته به سردار مذکور، یعنی داکتر محمد حسن شرق، همکار دوره‌صدارت و همدوره‌ عزلت ده ساله وی با دقت و رهنمایی سفارت روسیه شوروی در کابل، مطرح و سازمان‌دهی گردید.

این حرکت نیمه شبی که با گروه افسران پائین رتبه اردو، مخصوصاً آنانیکه از شوروی ناراض و سرخورده به وطن بازگشته بودند، البته با همکاری بیشتر حزب پرچم، زمانی رخ داد که شاه افغانستان برای تداوی به مسافرت اروپا رفته و دور از وطن قرار داشت.

از تاریخ کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و ۵ سال جمهورییت وابسته به آن که چون اظهر من الشمس، پیش در آمد و مقدمه کودتای بعدی «نه انقلاب» منحوس ۷ ثور بود، ۴۵ سال سپری می‌شود و اقلادو نسل افغان منحيث شهود عینی آن جریان حیات داشته و از هر گروهی از اجتماعات افغانی، مردم ما خاطرات و ارزیابی رویداد سرنوشت



### سردار محمد داود با رفقای که کودتای ۲۶ سرطان را سازمان‌دهی دادند

ساز مذکور را داشته و قضاوت خود را هم دارند. بنا بر آن، هر نوع کجروی و تحریف حقایق با موجودیت ملیون‌ها شاهد جریان‌های آن عصر و بیان خاطرات آنانیکه به نحوی در جریان بودند، به جز ایجاد بی‌حرمتی و افتراء به یکی از شخصیت‌های تاریخ افغانستان که مرحوم محمد داود خان باشد، نتیجه دیگری ندارد.

چون هدف و منظور تحریر جریان فوق در چنین روزی یادآوری از جریان‌های سرنوشت ساز که بدون تردید مقدرات یک ملت را دقیقاً به سمت و جهتی سوق داد که بعد از سپری گشتن ۴۵ سال، مردم افغانستان با روز بدتری، دهه‌های متوالی سرنوشت سیاه و غم‌انگیزی را نصیب گردیدند.

همانطوریکه به عرض رسید، در مورد خاصیت و حالت کودتای سرطان و البته اثرات بعدی آن که بعد از طی مراحل به مرحله دومی پلان شوروی «**دکتورین برژنف**» و سقوط افغانستان مستقل، غیر منسلک و برپادی علنی یک ملت منجر شد، آثار و چشم دید های زیادی تحریر شده است، ولی چون تجربه این جانب و آشنایی خوانندگان به بعضی از آثار و تحلیل های سیاسی، ایجاب مختصری از نظریات و خاطرات آنانیکه را که در آغاز و انجام عصر جمهوری سردار محمد داود حضور داشتند، می نماید، خوب است برای روشنی برین موضوع مهم و سرنوشت ساز کشور، نمونه های مختصری هم از داشته های مستدل چندی از آن هموطنان را پیشکش حضور خوانندگان بنمایم:

یک: نکات آموزنده از چشم دید آقای عبدالله کاظم ۱۴ جولای ۲۰۰۷:

قسمت های مهم و آموزنده ای از مضمونی تحت عنوان «**کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲**، سقوط سلطنت و اعلام **جمهوریت**» که در وبسایت افغان جرمن در سال ۲۰۰۷ به نشر رسیده است. در آغاز بعد از تشریح خاطره خود نویسنده از روز کودتای سرطان و اعلامیه سردار محمد داود، در پایان به نشر چنین جملات دقیقی از بیانیه رهبر کودتا می پردازد:

(( ".... خلاصه آنکه دموکراسی یعنی حکومت مردم به یک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه به یک رژیم مطلق العنان تبدیل شد... لذا همه وطن پرستان، خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این رژیم فاسد خاتمه داده شود و وطن ازین ورطه بدبختی رهایی یابد. باید به اطلاع شما هموطنان عزیز برسانم که دیگر این نظام ازبین رفت و نظام جدید که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است، جایگزین آن گردید". با نشر این بیانیه عمر چهل ساله سلطنت در ظرف چند ساعت پایان یافت، قانون اساسی ۱۳۴۳ ملغی و نظام جمهوری در اثر این «**کودتای سفید**» زیر نام «**انقلاب**» در کشور حکمفرما شد)).

شکی نیست که ما انسان ها در مقابل هر کلام و بیانی مخصوصاً در مسائل ملی و از زبان یک پیشوای جدید، مخصوصاً که ادعایی در آن مضمّن باشد، تقاضای مسئولیت، اثبات و استدلال داریم. اینکه انسانیم و واجب الخطاء، قبول است، ولی به خطاء باید زودتر پی برد و در حالت کمرسی، راه بهتری را انتخاب کرد. صرف نظر از بیانیه مکمل آروز «**رهبر**» که کاملاً جدال بر انگیز است، صرف به همین چند سطر اخیر میپردازیم:

۱ - در همین مختصری از بیانیه رهبر جدید، روحیه و اساسات «**دیموکراسی یعنی حکومت مردم**»، تا سقوط جمهوریت اول با هیچ شکلی در آن سیستم دولت داری جمهوری پدیدار نگردید. از محترمه خانم «**نصیبه اکرم**» که بیشترین آثار شان را دفاع و ارزیابی بیانات «**رهبر**» احتواء می نماید، سالهاست باید پرسید که درین بیانیه مهم و سرنوشت ساز روز اول، با اتکاء به پرنسیپ، هدف از یاد نمودن «**دیموکراسی یعنی حکومت مردم**» مگر وعده یک سیستم مترقی اجتماعی، از جانب «**رهبر**» دولت نبوده است؟ پس بعد از سپری گشتن ۵ سال آن رویای یک جامعه متمدن چه شد؟! با نبود اساسات عمده دیموکراسی یعنی «**انتخابات آزاد، تفکیک قوای ثلاثه و آزادی های فکر و بیان**»، چگونه میتوان از دیموکراسی و حکومت مردم حتی اسمی برد؟! بلکه باید ایمان داشت که دردا دوصد گفته چون نیم کردار نیست!

۲ - توسط رهبر کودتا به اطلاع ملت رسانیده شد که اردوی افغانستان جداً دست به کودتای سرطان زده است، البته که بر محدودی صاحب منصبان بسیار پائین رتبه که نظر به تحریر آقای کاظم در همین مقاله شان، به قول

داکتر حسن شرق، فقط تعداد ۸۰ نفر در آن تاریکی شب فرمان آمر خویش را اجراء نمودند، نمی توان اسم «اردوی ملی افغانستان» را گذاشت.

۳ - امروز که ۴۶ سال از آن اقدام نیمه شبی ذریعۀ پسر کاکای شاه که خود اعلیحضرت در خارج تشریف داشتند و مردم کشور هم در خواب بودند، میگذرد، تا به حال کلمۀ بی مسمای «انقلاب» را مردم افغانستان بالای آن جریان باور نداشته اند. آیا «رهبر» کودتا، با معرفی آن اقدام، متیقن بود که ملت آنرا «انقلاب مردمی» می انگارد، یا اینکه چون مردم بیچاره ما اکثراً بیسواد بودند، محرر آن بیانیه آنان را دست کم گرفته و بر اقدام کمتر از ۱۰۰ عسکر، اسم «انقلاب» که یک اقدام ملی وسیع دسته جمعی غیر نظامیست، گذاشته شد. عینهو عنوانی که کمونیستان، در مرحلۀ دوم پلان و اجراءات شان کودتای منحوس ثور را هم «انقلاب» خواندند.

آقای کاظم در صفحۀ اول تحت عنوانی: «مردم از خود می پرسیدند» چهره واقعی برداشت مردم افغانستان را که به یک حالت عجیب و غیر قابل پیش بینی ای مواجه گردیده بودند، منحیث یک شاهد عینی، چنین بیان میدارد: ((یک روز بعد از کودتا، با نشر یک فوتوی دسته جمعی در روزنامه ها سخن از «کمیته مرکزی» در میان آمد. اگرچه نام اعضای کمیته مرکزی هیچگاه نشر نشد، ولی بزودی همه دریافتند که بیشترین اعضای آن وابسته به «حزب دیموکراتیک خلق» به خصوص جناح پرچم بودند. دو هفته بعد وقتی اعضای کابینه اعلام شد، باز هم بیش از نصف وزراء مستقیم و یا غیر مستقیم به آن حزب نسبت داشتند. این وضع مردم را که از یکطرف با همچو تحول اظهار خوشی میکردند، از طرف دیگر دچار بهت و سردرگمی ساخت و این سؤال را برای همه مطرح کرد که آیا کودتا یک پدیده کاملاً داخلی بوده و توسط داؤد خان طرح و مستقلانه در معرض اجراء قرار گرفته است، یا اینکه دست دراز شوروی از آستین داؤد خان بیرون شده و در واقع کودتا از جانب شوروی ها سازمان یافته است؟ این سوال ذهن اکثر مردم را به خود مصروف ساخته بود، ولی هیچکس جرأت ابراز نظر و بحث را در زمینه نداشت.

توأم با این سؤال، مسائلی دیگر نیز در اذهان خطور می کرد، مثلاً: اگر کودتا داؤد خانی بود، شمول این همه کمونیست ها برای چه و اگر کودتا طرح شوروی و کمونیست ها بود، پس اشتراک داؤد خان به حیث یک مسلمان واقعی و یک افغان ملتگرا از برای چه؟

چرا مقامات شوروی تصمیم فوری به تغییر رژیم و سقوط سلطنت گرفتند و چرا آنها خواستند که داؤد خان را در رأس کودتا قرار دهند و چگونه داؤد خان حاضر به قبول کودتا زیر نظر کمونیست ها گردید؟ دلیل موفقیت کودتا با این سرعت و بدون خونریزی چه بود؟ آیا شاه از وقوع کودتا قبلاً آگاهی داشت؟))

درین چند سال اخیر به موافقت مدیر مسئول یکی از وبسایت های معلوم الحال، و بیشتر برای پر ساختن صفحات و البته ایجاد مباحثات غیر منطقی و اکثراً متکی بر افکار دور از جریانات واقعی قسمتی آشکارا از تاریخ افغانستان، شرائطی را پیش نموده و تحت عنوان «ظاهر شاهی و داؤد شاهی» زمینه تاریخ سازی و تحریف حقایق را فراهم می نماید که بدون تردید ذهنیت هموطنان، خصوصاً نسل نو را به بیراهه کشانیده و باور شان را مغشوش و مسموم میسازد. نشد که این مدیر مسئول که خود با لسان مادری مشکل دارد، به نحوی و وظیفتماً صرف با نشر دوباره این مضمون آقای کاظم، به منظور دانش و باور آن اقلیتی که تا اسمی از سردار داود خان گرفته میشود، با عکس العمل های بی ربط و مغرضانه، نه تنها چنین اوراق مستند تاریخ و چشم دید یک شاهد

عینی را پامال مینمایند، بلکه با هتک حرمت و حملات غیر مؤدبانه هر روز باعث توهین و تحقیر شخصیتی مانند سردار داؤد خان و تخریب و ذلت صفحات آن رسانه انترنتی میگردند.

انچه را جامعه و مردم افغانستان از کودتای سرطانی، حضور وسیع حزب پرچم در اداره امور، موجودیت کمیته مرکزی به سیستم شوروی، دریافت نموده اند، بدون کم و کاست همانی است که از آقای کاظم در مقاله متذکره تاریخ ۱۴ جولای، ۲۰۰۷ افغان جرمن به نشر رسیده است. درست زمانی که این قلم وی را راضی با همکاری با آن وبسایت نمود و خود نیز تقریباً با چنان شرائطی چشم دید و درک خویش را در مقاله دیگری بیان داشتم که همزمان در همان سایت به نشر رسید.

به هر حال آقای کاظم در جای دیگر همین مضمون خویش تحت عنوان «داؤد خان و کودتا» می نویسد: ((جای شک نیست که داؤد خان - طوریکه در بیانیه خود صریحاً اظهار داشت، از وضع کشور در طول ده سال مشروطیت راضی نه بود و آینده سلطنت را نا مطمئن میدید، بخصوص که اینکه جانشین با اهلیت و با کفایت بعد از شاه بین پسرانش وجود نداشت. خطرات ناشی از کودتا های دیر یا زود از طرف چپی ها و یا جنرال عبدالولی ذهن داود خان را بخود مصروف ساخته بود. لذا از مدتی برای تغییر اوضاع به نفع خود فکر میکرد، ولی توان اقدام به کودتا را در خود به تنهایی نمی دید. در طول ده سال دوری از قدرت اطراف او تقریباً خالی و نفوذ او در اردو بسیار کم شده بود. درین ده سال جنرال عبدالولی همه کاره اردو بود و طرفداران داؤد خان را از اردو حتی المقدور تصفیه کرده بود. هرگاه تعداد خلقی ها و پرچمی ها را حین کودتا از صف داؤد خان بیرون کنیم، دیده میشود که عده ای بسیار کم آنهم بدون توانایی و کفایت لازم عملیاتی کودتای منظم باقی میماند. «در حالیکه در بیانیه رادیویی، رهبر کودتا چنین تغییر حالت سیاسی را نظر اردوی ملی وانمود نمود - ازین قلم» برای همچو کودتایی رسولی، سید عبدالاله، قدیر، فایق، یوسف فراهی و چند نفر دیگر کسانی نبودند که توان بسر رسانیدن کودتا را داشته باشند. بناً نزدیکی عناصر خلقی و پرچمی به داؤد خان و آمادگی برای کودتا، اساساً بر طبق هدایات مقامات شوروی و به روی یک پلان دقیق آنها در خفاء طرح شده بود و با مهارت و احتیاط کامل طوری مورد اجراء قرار گرفت که نباید هیچ نشانه ای از دست داشتند مسکو در آن به چشم برسد. اگر چنین نمی بود، چگونه عناصر کمونیست بدون مشوره و هدایت مسکو به چنین کار بس مهم و خطیر در کودتا اشتراک میکردند))؟

در همین قسمت نهایت مهم مضمون، آقای عبدالله کاظم در تحت عنوان «دلیل مسکو» قسمت مهمی را در انتخاب داؤد خان از جانب شوروی و علت سرعت بخشیدن کودتای سرنوشت ساز سرطان را که مقدرات یک افغانستان آزاد، غیر منسلک و مردم مظلوم آنرا کاملاً دگر گون نمود، به وضاحت و مستدل بیان میدارد، به مناسبت طوالت بحث، قسمت اولی و نهایت مهم و آموزنده آنرا نقل مینماییم:

(دلیل اینکه چرا مسکو تصمیم فوری و عاجل مبنی بر تغییر رژیم در افغانستان گرفت، با آنکه همیشه از دوستی با رژیم سلطنتی سخن میگفت، از همه اولتر مربوط به اقداماتی میشود که در دوره کوتاه صدارت موسی شفیق روی دست گرفته شد. مسکو دیگر شکی نداشت که شاه و شفیق، هر دو مصمم به یک تحول کلی در سیاست داخلی و خارجی افغانستان شده اند. علاوه شفیق توانست بزودی به یک شخصیت با اعتبار در جامعه افغانستان و جهانی تبدیل شود. او یک مسلمان لبرال و در عین زمان متمایل به غرب بود که میخواست نظم از هم پاشیده

را در کشور دوباره اعاده کند و فعالیت روز افزون گروه های کمونیستی را تدریجاً ریشه کن سازد و نیز میخواست وابستگی رو به تزاید کشور را به اتحاد شوروی تقلیل دهد. امضای معاهده آب هیرمند با ایران و تشدید روابط دوستانه با پاکستان، برقراری مناسبات نزدیک با کشور های اسلامی و غرب، تأکید جدی بر سیاست عدم انسلاک و طفره رفتن از شمول در «پیمان امنیت دسته جمعی آسیا»، همه انگیزه های نا مطلوب برای شوروی بودند که مخالف میل و پالیسی همیشگی آنها، در افغانستان در حال تکوین و شکل گیری بود و درحقیقت دوری افغانستان را از محور شوروی در قبال داشت. همچنان شفیق میخواست تدریجاً دامنه فعالیت احزاب کمونیستی را در کشور برچیند که بدینوسیله سرمایه گزاری بیست ساله ایدیولوژیکی شوروی در افغانستان نقش بر آب میگردد)).

در سطور پایانی موضوع (دلیل مسکو)، آقای کاظم به خبط سیاسی آشکارا و مخرب و دقیقاً سرنوشت ساز داؤد خان گویا به نحوی اشاره میکند و خاصیت و موجودیت «دکتورین برژنیف» را علنی آشکار می سازد: ((در آنزمان که برژنف در رأس قدرت شوروی بود و دکتورینی داشت مسماء به «دوکتورین برژنف» که بر این نکته تأکید میکرد: «هرجا شوروی پا بگذارد، نباید پای خود را از آنجا بیرون کند و بهر قیمت ممکن موقف شوروی در آنجا در حال گسترش باشد». مسلم بود که اقدامات شفیق به تعبیر مقامات شوروی یک تخطی صریح از این دوکتورین محسوب میشد. از آنرو جزای این تخطی بر طبق پالیسی معموله شوروی فقط در سرنگونی رژیم سلطنتی خلاصه میگردد، آنهم به اسرع وقت یعنی قبل از آنکه شفیق موفق به استحکام روابط خود با همسایه ها و غرب و بعضی کشور های اسلامی گردد)).

به اساس تشریح و استدلال آقای کاظم، ثابت می شود که کودتای سرطان که به فرمانروایی داؤد خان و همراهی کمونیستان افغانی صورت گرفت، در حقیقت پلان و نقشه عالمانه شاه و صدراعظم مدبر وی محمد موسی شفیق را دقیقاً برای نجات افغانستان از سایه و سلطه منحوس اتحاد شوروی، عمداً خنثی و کاملاً نقش بر آب نموده و مملکت را عملاً به اساس همان «دکتورین برژنف» و درک آن طی یک پلان دو مرحله ای کودتای اول و دوم، به کام شوروی خونخوار فرو برد.

نتیجه مطالعه و تحلیل قسمت های مهم مضمون آقای سید عبدالله کاظم به وضاحت آشکار میسازد که داود خان که عمری را به قدرت و نوعی فرمانروایی سپری نموده بود، با درک و آگاهی کامل از عواقب همگامی و همراهی با پلان های آشکارای شوروی و عمال خاین وطنی آن، مطلع بوده است. البته این موضوع برای فهم ملت افغان و درک علت اصلی طرح کودتای سرطان در افغانستان و حفظ همیشگی آن در حلقه اقرار شوروی نهایت مهم است - اینکه گمان بورزیم که داؤد خان برای احراز قدرت با پرچم در کودتا شامل گردید و بعداً میخواست «!؟» با دوری از شوروی، گلیم آن حزب را به کلی جمع نماید، نظر به استدلال بالا، خیال است و محال است و جنون.

اشتباه یکنفر انسان عادی بذات خود گناهی کوچک در محدوده زندگی همان شخص و اطرافیان وی شمرده میشود، اشتباه يك فرد بزرگ و يك رئیس دولت، مانند «سردار داود خان» با قدرت نامحدود و خود ارادیت مطلق و روحیه دیکتاتوری خاص وی، درتاریخ افغانستان آزاد و غیرمنسلک، فصل کاملاً جدید و غیرقابل باوری را کشود که هرصفحه ازین فصل خونین و آتشین از خصوصیات استثنایی و خم و پیچ های غرض آلود دشمنان داخلی و

خارجی وطن در عرصه چهار دهه برپادی افغانستان، بصورت متواتر با خون اولاد وطن منقوش گردیده و از سرزمین ما يك ویرانه غم انگیز بی سرنوشت ساخته است .

به ارتباط سطور بالا، آنچه را ملت افغانستان واقعاً در قبال کودتای سرطان از دست داد همانا اساسات نشو و نمای یک دیموکراسی نو پا، تقسیم قواء و انتخابات آزاد با روحیه ارزشمند آزادی های فردی بود که با سازمان دهی تغییر مسیر سیاسی از جانب حزب وابسته به شوروی و البته رهبری سردار داود خان، همه آن رویا های مردمی یک دیموکراسی نو پا به خاک برابر گردید. در حالیکه برعکس، داود خان خود با قدرت نا محدود مقامات رسمی ملکی و عسکری را شخصاً و یک تنه بر عهده گرفت و با معدوم نمودن اساسات دیموکراسی از ریشه، یک عصر استبدادی و پلیسی ترسناک بر فضای افغانستان آزاد و غیر منسلک مستولی شد که البته در مرحله کاملاً پلان شده بعدی منجر به سقوط افغانستان به دست اتحاد شوروی و اشغال سرزمین مقدس افغانستان ذریعه قوای سرخ گردید.

#### دو – انتخابی مختصر بر اثرات کودتای ثور از نوشته آقای اعظم سیستانی:

به ارتباط به محو اساسات ارزشمند دیموکراسی و آزادی های والای فردی و مزایایی که دهه طلایی قانون اساسی واقعاً در بر داشت، از جانب داؤد خان و سیستم دکتاتوری مطلق العنان وی، آقای اعظم سیستانی در اثر خویش تحت عنوان «پنجاه مقاله سیستانی» چنین استدلال مینماید. امید است که هنوز هم بر آنچه مردم افغانستان داشته و دردا که با کودتای سرطان از دست داده اند، باورمند باشد:

"در کشور ما در قرن بیستم دیموکراسی دوبار چهره نمود و مردم ما آنرا در وقفه های ده ساله تجربه کردند و خاطرات شیرین و فراموش ناشدنی از هر دو بار را بیاد دارند. ولی متأسفانه که هر دو تجربه بنابر مداخلات دستهای بیگانه از آستین روحانیت بنیاد گرا، با تلخی دردناکی پایان گرفت. بار اول در عهد سلطنت شاه امان الله غازی پس از استقلال در ۱۹۱۹ آغاز شد و با اغتشاش های ارتجاعی در شنوار و..... پایان یافت و جای آنرا استبداد گرفت و مردم تا ۳۵ سال دیگر خمیازه کشیدند. بار دوم با انفاذ قانون اساسی ۱۹۶۴ در عهد سلطنت ظاهرشاه، دیموکراسی دوباره طلوع کرد. رونق نشریات، آزادی مخالف و موافق دولت، سخنرانی های آتشین بر ضد رژیم وقت، از طریق مظاهرات و راه پیمایی محصلان و دانشجویان پوهنتونها و لیسه های مرکز و ولایات کشور در بیشتر اوقات درسی، مضمون اصلی این دهه دیموکراسی بود. شوق و ذوق جوانان به مطالعه و تلاش برای بدست آوردن آثار مترقی کسانی چون: مارکس، انگلس، مائو، و ..... و نویسندگان اسلامی چون: سید قطب، حسن البنا، مولانا مودودی و غیره به حدی رواج پیدا کرد که در هیچ وقت و زمان دیگری در افغانستان تا آن حد رونق نیافته بود و میتوان گفت که تمام سیاستمداران و دولتمردان افغانستان در سه دهه اخیر، محصول همان دهه دیموکراسی است. که با کودتای سردار محمد داؤد در سال ۱۹۷۳ ستاره دهه دیموکراسی افول نمود. و میتوان گفت که مردم ما در دیموکراسی تجربه بیست ساله و با در نظر داشت دیموکراسی پنج ساله شاه محمود خان صدراعظم، تجربه بیست و پنج ساله دارند."

پایان